

۱۲۷۶۷

دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد مقالات و بررسیها	مجله
	تاریخ نشر:
	شماره
	شماره مسلسل
مشهد	محل نشر
فارسی	زبان
سید مرتضی آخوندی الزاهد شیرازی	نویسنده
۱۸۱ - ۲۱۱	تعداد صفحات
تفسیر کهن بر زبان فارسی	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

تفسیری کهن به زبان فارسی

دکتر سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی

کتابی که هم‌اکنون باختصار معرفی می‌گردد اثری است بسیار ارزنده و بیانگر گوشه‌ای از میراث بزرگ اسلامی ما که در سراسر گیتی پراکنده شده است. این اثر با ارزش که شاید بتوان آنرا از جنبه‌های نگارش و نشر فنی در زبان فارسی منحصر به فرد دانست سالها به شکل ورق‌هایی پراکنده در گوشه مسجدی ویران در دیهی از دیه‌های مازندران افتاده بود، از آنجا به‌خانه یکی از روحانیان پارسای آن دیار راه یافت، در منزل این فقیه بزرگوار با این اثر آشنا شدم و آن را دهم بزرگواری نمود و این نسخه را در اختیارم نهاد.

پس از مطالعه‌ی اجمالی و اطلاع از ارج و سود بسیار کتاب بر آن شدم تا به‌یاری پروردگار آن را به‌محضر صاحب‌نظران معرفی نمایم تا شاید به‌شناخت مؤلف آن و احیاناً یافتن دیگر مجلدهای آن کمکی گردد به این امید که به چاپ و نشر آن بیانجامد.

در باب این کتاب با بسیاری از ارباب نظر و متخصصان مشورت کردم همگی قدمت زبان و نشر و ارزش ادبی و لغوی این اثر را تأیید کردند اما بیش از این درباره‌ی این سخنی نداشتند.

در اینجا به‌چند مطلب در معرفی کتاب اشاره می‌کنم:

الف: نسخه‌ای که در اختیار نگارنده است نسخه‌ی اصل دست‌نویس

مؤلف نیست چون در خلال حواشی این کتاب به یکی دو نسخه دیگر تصریح شده است، و با تعبیر «فی النسخة» یا «فی النسختین» معلوم می‌شود که کاتب هنگام استساخ، دو نسخه دیگر پیش روی داشته است.

ب: قدمت شیوه نگارش و نیز واژگان کهن فارسی آن از قدمت نسخه‌ای که در اختیار داریم فزون‌تر است و این خود تأییدی است بر مطلب اول یعنی این نسخه از روی نسخه‌ای کهن‌تر، که با شیوه نگارش آن هم‌زمان بوده، استساخ شده است.

ج: از لابلائی سطرهای این کتاب شریف برمی‌آید که آن در اصل تفسیر همه «مهبین کلام یزدان» بوده است که اکنون یک چهارم از آن را در اختیار داریم، سوره‌هایی که در این مجلد محفوظ مانده بقرار زیر است:

از: تفسیر آیه مبارکه ی یکصد و هفتاد و شش از سوره هفتم «اعراف» «... ولکنه اخلد الی الارض...» تا پایان سوره؛ سوره هشتم انفال؛ سوره نهم توبه؛ سوره دهم یونس؛ سوره یازدهم هود؛ سوره دوازدهم یوسف؛ سوره سیزدهم رعد؛ سوره چهاردهم ابراهیم؛ سوره پانزدهم الحجر؛ سوره شانزدهم النحل تا آیه شصت و هشت:

«واوحی ربک الی النحل ان اتخذنی من الجبال بیوتاً ومن الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذلک یتخرج من بطونہا شراب مختلف الوانہ فیہ شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون»

حدوداً شامل حزب هجدهم از جزء نهم تا ربع حزب بیست و هشتم از جزء چهاردهم است.

د: همه این جزءها (هم اکنون در یک مجلد) با کاغذ نخودی رنگ از نوع ضخیم و موریانه زده دارا می‌یکصد و چهل ورق در اندازه ۱۵×۲۲ «رسم» و اندازه سطر متن به ابعاد ۱۲×۱۸ «رسم» گزد آمده، در قطعی میان وزیری ورقعی با خط نسخ خوب متوسط و خوانا، آیه‌های قرآن کریم با قلم درشت، از دو تا ده سطر در صفحه، تفسیر با خط و قلم ریزتر و خوانا به سبک مزجی نوشته شده است با افتادگیهایی از میان آن، مانند

افتادگی از آغاز سوره انفال به مقدار ده آیه که معلوم نیست چند ورق را در برمی گرفته است.

مؤلف، آیه‌های مورد نظر را در بالا قرار داده است که در مقام ترجمه و تفسیر، به تناسب، بار دیگر آنها را به گونه‌ای مزجی در متن تفسیر نیز قرار داده است.

مؤلف و تاریخ نگارش:

از آنجا که آغاز و انجام کتاب افتاده تاریخ قطعی تألیف آن برنگارنده‌ی این مقاله معلوم نیست و بامید آنکه در فرصتی بیشتر بتوانیم برپایه‌ی نام اعلام و دانشمندان که در خلال سطور کتاب آمده است و به انضمام قراین دیگر، زمان تألیف آن را بیابیم. اینک به ذکر بعضی از آنها می‌پردازم: ذیل تفسیر آیه ۱۷۹ سوره اعراف ص ۳ گوید:

۱- «قال الشيخ الامام، شیخ الاسلام انشدنی عمویہ الصوفی احمد بن حمزة، قال وانشدنی خلف المغربی... الخ»

۲- در صفحه‌ی یکصد و هفتاد و چهار به مناسبت تفسیر آیه‌ای از سوره هود گوید: «قال الشيخ الامام قدس الله روحه [تعبیر قدس الله روحه در این جا و عدم ذکر آن در تفسیر سوره اعراف، چنانچه از باب مسامحه نباشد شاید باین دلیل است که در آن وقت در قید حیات بوده و در زمان تفسیر سوره هود در گذشته بود].»

۳- سمعت اسمعیل بن عبدالرحمن الصابونی رحمه الله ینشد علی المنبر بهرارة.

جاء الطیب یجسنى فجسته فاذا الطیب له کحالی حال
فعدا یداونی بطول سقامه و من العجائب اعمش کجال

۴- نیز در ص ۱۵۱ به تناسب معنی لغوی امام گوید:

«... و عرب راه را امام خوانند از بهر آن که در پیش رونده است، و حاجت را امام خوانند از بهر آن که آن در پیش جوینده است و منه قول بعضهم:

قد جئت مسترشداً بلا سبب الیک الابخرمة الأدب
فاقتضی امامی فانتی رجل غیر ملج علیک فی الطلب
انشدنیهما، حمدین بن احمد بن حمدین الرزیمی وقال: قال بعضهم
هما لابی دلف»

۵- در صفحه ۲۲۸ گوید :

«بسر علی بندار صیرفی کوید نیسابوری که بوبکر واسطی گفت...

الخ»

۶- در صفحه ۲۳۸ گوید :

«قال الشيخ فيما اخبرني ابويعقوب الحافظ عن ابي النضر السمسار عن محمد الفرامقاني عن عبدالله بن احمد بن حنبل عن ابيه...»

۷- افزون بر نامه‌های اعلام، کار بردن برخی واژه‌ها و گویشهای خراسانی که به‌طور کلی در بخش‌های شرقی ایران رایج بوده است و از قریب این موجود در خلال سطرهای کتاب می‌توان حدس زد که این تفسیر در منطقه‌ی خراسان و به احتمال قوی در هرات یا حوالی آن تألیف یافته است. و از آنجا که در زمان مؤلف، زبان فارسی ادبی از زبان فارسی محلی کاملاً تفکیک نشده بود در پارهای از موارد لهجه‌های محلی بکار رفته است.

همچنین شیوه‌ی کلی نگارش، و هم‌سانی نزدیک آن با آثار منشور قرن‌های اولیه و مقایسه‌ی آن با متون کهن تفاسیر فارسی چاپی [مانند] پهلوی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرون اول هجری ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید به اهتمام دکتر احمدعلی رجائی؛ تفسیری بر عشری از قرآن مجید نسخه‌ی کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا تصحیح دکتر جلال متینی؛ تفسیر قرآن مجید، نسخه‌ی کتابخانه‌ی کیمبریج تصحیح دکتر جلال متینی؛ تفسیر نسفی؛ تفسیر سورآبادی و...] و شواهدی که بعد خواهیم آورد قرینه‌های دیگری است برای این حدس که مفسر از شخصیت‌های علمی ماوراءالنهر بوده است و تاریخ تألیف کتاب، حدود قرن پنجم و ششم هجری بوده است. اما آنچه نه‌بر پایه‌ی حدس و گمان بلکه منجزاً می‌توان گفت این است که این کتاب ارزنده از نظر جامعیت و پرباری خود با هیچکدام از تفاسیر کهن فارسی قابل مقایسه نیست. مؤلف، با ایمان ژرف مذهبی در برگرداندن آیه‌های قرآن مجید و گزینش واژه‌های فارسی برابر کلمه‌ها و ترکیب‌های مبارک «مبین کلام

یزدان پاک» با وسواس عالمان و احتیاط پرهیزکاران گام برمی‌دارد وی با نگرشی دقیق و با انتخابی بسیار استادانه به انتقال مضامین والا و متنوع قرآن کریم به زبان فارسی دور از تکلف و تصنع می‌پردازد، زبان فارسی در دست هنرمند او چون مرکبی راهوار، نرم و آسان با چابکی، پستی و بلندیها و کاست و کمبودهای زبان را پشت سر می‌گذارد.

متن فارسی این اثر پراچ در مفردات و ترکیبانش از انسجام و آهنگی گوشنواز برخوردار است، واژه‌ها در کنار هم نغمه و ترنمی موزون دارند که هرچه آن را بیشتر بشنوی مجذوب‌تر شوی. این فرازهای آهنگین را بنگرید:

او آنست که شما را شب آفرید

تا درو بیارامید و روز آفریند

جهه‌ی پندارند و جهه‌ی گویند و چه‌می‌ببوسند و برچه اعتماد می‌کنند.
بمن یازید و برمن خیزید و بمن رویند و همه برمن بائید
اوست تاونده با هر کاونده و بهیچ هست نماونده
مؤلف توانای این کتاب شریف با دانش گسترده‌ی خود در ادب اشتقاق، لغت، رموز زبان عرب، شعر و شعرا، امثال و حکم فارسی و عربی، علوم قرآنی و اطلاع از قراءت‌های مختلف و منابع و مصادر گوناگون، خواننده را سخت بهره‌مند می‌کند.

دقت نظر مؤلف در کشف معانی ظریف لغوی و موشکافی‌های او در تفکیک مفاهیم آن و اشاره‌ی وی به اختلاف ترجمه و تفسیر که نشأت یافته از اختلاف در قراءت‌ها می‌باشد گواهی از اعتدال وی می‌دهد و یکی دو نمونه آنرا برای مثال ذکر می‌کنم:

قوله تعالی: افمن.. این الف وفاستفهام است، سخن به آن مفتتح و عرب استفهام کند به الف و الف و الف و واو. قوله تعالی... هار... هار مقلوب است معنی آنست که هار چنانکه در عقب گفت: فانهار، الهایر انذی لایتماسک.

قوله تعالی: ظنوا. و در قرآن ظن بمعنی یقین جایه‌است.

در باب مشرب کلامی و فقهی مؤلف تنها به بیان این نکته بسنده می‌کنیم که وی در کلام پی‌رو مذهب اشعری و احتمالاً در فقه از پیروان

معتدل جنبلی است و بحث در چگونگی این مطالب در گنجایش این مقاله نیست.

به یاری خدای توانا می کوشیم تا به اختصار ویژگیهای این اثر ارجمند را در خلال این سطور بشناسانیم و نمونه‌هایی از متن این تفسیر را در انجام این کلام نشان بدهیم.

روش تفسیری:

بررسی روش تفسیر مفسران یکی از موضوعهایی است که مورد توجه پژوهندگان علوم قرآنی است زیرا تبیین جایگاه مفسر میان مفسران و همچنین یافتن جایگاه تفسیر مورد نظر در میان تفاسیر از بحث‌های بسیار مفید در رشته علوم قرآنی است.

بنابراین پیش از پرداختن بنویژگیهای آن مطلبی کوتاه پیرامون کلیات روش این تفسیر بیان می‌کنیم.

هر گاه بخواهیم برای این کتاب جایگاهی در میان تفسیرهای «مهین کلام یزدان» بیابیم باید آن را در ردیف تفسیرهای ادبی، لغوی قرار بدهیم. چه فراوانی شواهد منظوم و منثور و عنایت سخت به معانی و اشتقاق‌های لغوی گواه این مدعاست.

الف: در تفسیر: «انالفاعلون» گوید:

چنین کنیم. لفاعلون آنست که عرب گویند: نزلت بفلان فأحسن قرآنا و فعل و فعل یکنون بهذه اللفظة عن افاعیل الکرّم و یقولون غضب فلان فقرب و شتم و فعل و فعل یکنون عن افاعیل الاذی» و قوله تعالی:

ب: «ردت الیهیم: نقلت کسرة الدال المدغمة الی الراء فان اصلها رددت نقلت کسرة الدال الاوولی الی الراء والتي بعدها مثلها...» انتهى .
یقال فلان احسن بی واحسن الی. قال ابو العنایة:

قد احسن الله بنا ان الخطایا لاتفوج
فاذا المستور منا بین ثوبیه فضوح

ب: «ان ابراهیم لاواه» تفسیر اوام، آوه -کننده است و لاوه گویند اما معنی اورجاع است و تواب یقال: آه فلان وتآوه، آها وآهة و یقال فی الصوت والندبة آه و آها و آهه و قال الشاعر: آها لریاً ثم آها آها.

ج- اما گاهی از روش ادبی تخطی کرده است و به وادی دیگر گام نهاده است مثلاً در تفسیر آیهی ۱۷، ۱۸ سورهی رعد «انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها...» گوید:

بویکر واسطی گفت که مواد علم حقیقت و معرفت همه برین آیه می‌گردد در قرآن... پس از ترجمه و تفسیر آیهی مبارکه چنین نویسد:
انزل من السماء ماء یعنی اوحی من العلی الی قلوب الانبیاء واسماعهم والهم الحکماء فی عقولهم وبصائرهم، فسالت، فأبصرت اودیة یعنی قلوب بقدرها، بقدر سعته و حیوتها و استنارتها فأحتمل السیل فأصاب تلك القلوب من خطأ الآراء ودررن الهفوات وما یلقى الشیطان من الامنیة ویختلسه من الحفظ ویلقیه من الزلزل. ومما یوقدون علیه وما یتفکرون فیه ویتدبرونه ویستنبطونه منه ابتغاء استدلال او ابتغاء کشف زبد مثله مثل زیادة الخطأ الذی یلقیه الشیطان فاما الزبد فاما الخطأ والطغیان فیدهب تذکرا کقوله ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا الآیة. واما ما ینفع الناس من استدلال للفتوی او توقف علی معنی فیمکت فی الارض فیرسخ فی القلب للذین استجابوا لربهم الحسنی یعنی وحدوه وصدقوا رسله».

در سرتاسر این بخش از تفسیر قرآن کریم که در اختیار داریم، سبک برداشت از آیه‌ها بدین گونه که نقل کردیم بسیار اندک است. تفسیر آیه به آیه: قوله تعالی: وان فرعون لعال (۸۳ یونس ۱۰) و جای دیگر گفت ان فرعون عافی الارض (۴ القصص ۲۸) جای دیگر گفت انه کان عالیاً (۳۱ دخان ۴۴) از بهر آنک گفت: تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض (۸۳ قصص ۲۸) (ص ۱۳۵): نیز در (ص ۱۸۸) در تفسیر آیه ۱۶ یوسف ۱۲) «و ما انت بمومن لنا» این مؤمن ایندر مصدق است همچنان که آنجا گفت «و یؤمن المؤمنین» (۶۱ توبه ۹) ای یصدق للمؤمنین و جاء [جای دیگر]: لن تؤمن لکم (۵۵ بقره ۲) ای لن نصدقکم. (ص ۱۸۹) قوله تعالی: ولاتقم فیه ابدأ. (۱۰۸ توبه ۹) این قیام ایندر نام نماز است چنان که آنجا گفت: والذین یتبتون

ثربهم سجدا و قیاما (۶۴ فرقان ۲۵)، (ص ۱۲۵) قوله تعالی: و یستنبئونک احق هو قل ای وربی (۵۳ یونس ۱۰) در جای دیگر گفت: قل بلی و ربی (۷ تغابن ۶۴) و جای دیگر گفت: قل نعم (۱۸ صافات ۳۷) و معنی هر سه لفظ آنست که آری. (ص ۸۶) قوله تعالی: «قل اعملوا فیسری الله عملکم...» این الفاظ تهدید است این در قرآن هرجا که آید، چنان که آنجا گفت: اعملوا علی مکاتکم... و این را اخوات است در قرآن چنانک گفت: اعملوا ماشئتم. وانتظروا. فارتقبوا. فتربصوا. آمنوا به اولاً تومنوا. فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. و ماضاهاها.

قرآات:

قرآات‌های این کتاب غالباً بر اصول قرآاء اهل تسنن است و احیاناً قرآات‌ها را به اصحاب آنها نسبت می‌دهد از قبیل ابو عمرو، یعقوب، ابن کثیر و ... مسئولیت شرعی و تقوای علمی، مؤلف را بر آن می‌دارد تا تفسیر و ترجمه‌ی آیه‌ها را بر پایه‌ی قرآات مرجح و یا در صورت عدم ترجیح یکی از قرآات‌ها، ترجمه را بر اساس همه‌ی قرآات‌ها تقریر نماید که چند نمونه از این روش را در ذیل می‌آوریم: قولی تعالی: «و اخوانهم یمدونهم فی الغی (اعراف) و در غی و کومی می‌کشند و بران می‌رانند و بران می‌دارند و قری یمدونهم [ضم یا و کسر میم] ایشانرا بر کومی افزایند. (ص ۷۷) قوله تعالی: جاء المعذرون من الاعراب: معذرون [با تشدید] عذر سازانند و معذرون [با تخفیف] خداوندان عذر، عذر باز نمایندگان، عذر فلان اذا زور عذرا و اعذر فلان اذا ایتی بما یعذر به. یقال اعذر من انذر و جاء المعذرون (مشدد)، آمدند قوم عذر سازان از عرب تا دستوری دهند ایشانرا باز نشستن را از غزات تبوک و جاء المعذرون (مخفف) آمدند عذر باز نمایندگان از عرب که عذرهای داشتند راست تا ایشانرا دستوری دهند نشست را، و تفسیر برین قرآاة ظاهرتر است و در خورتر. (ص ۸۷) قولی تعالی: «و آخرون مرجون

لامرالله..» و مرجون مهموز خوانده‌اند و بحذف همزه خوانده‌اند اما بهمز معنی مؤخرون است «الارجاء التآخیر» معنی آنست که ایشان با حکم خدای گذاشتی‌اند نه نومیدی و نه امید تمام و گه بحذف همز خوانی مرجون. آنرا، دو وجه است یکی همان که گفتیم بر مذهب ایشان از عرب و اهل عربیت که همز بیوکنند و آن لغت مدینه است و بیشتر از حجاز و دیگر معنی از رجاء از اومیدی، گوید ایشان اومید دادگانند لامرالله یعنی لحکم الله». (ص ۳۴) قوله تعالی: علم ان فیکم ضعفا... ضعف [بفتح ضاد] و ضعف [بضم ضاد] هر دو خوانده‌اند و بنزدیک عرب ضعف [بضم] فصیح‌تر است (ص ۱۸۸) قوله تعالی: «لتتبینهم بامرهم.. روزی بخبر کنی ایشانرا باینج می‌کنند امروز. و قری لتتبینهم بامرهم براستی ما ایشانرا خبر آنرا روز [ی] کنیم و ایشان را آگاه کنیم. (ص ۱۸۸) قوله تعالی: «... بدم کذب...» و قریء بدم کذب بالبدال غیر معجمه و قریء بدم کذب مضافا» (ص ۱۵۵) قوله تعالی: «قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدلتنا...» قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدلتنا برین قرآات مقدم است، و موخر معنی آنست که قد اکثرت جدلتنا فجدلتنا ای نوح جندان با ما بیچیدی و بیکار کردی تا ما را بجدل بپردی و بیکار بشکستی یقال جادلتنی فجدلتنی و خاصمنی فخصمنی و غالبنی فغلبنی (ص ۱۸۹) قوله تعالی: «یا بشر ای هذا غلام...» او که بشری خواند، گفت فرا یاری نام او بشری. ای بشری آنک غلامی و او که یا بشرای خواند معنی آنست که ای شاذیا مرا آنک غلامی.

استشهاد:

در بیان و توضیح لغات قرآن کریم به اشعار سرایندگان عرب جاهلی و مخضرم و اسلامی و مولد استشهاد می‌کند و نسبت ابیات شاهد در این کتاب اندک نیست و معمولاً از امرؤ القیس، ابوالعتاهیه، عمر بن ابی ربیع، عبدالملیح، فرزدق، رؤبه، زهیر بن ابی سلمی، الراعی، ابودلف، یحیی بن عمار، مثقب الغبندی، جریر و بسیاری از شاعران عرب که با تعبیر: قال الشاعر، و کقول بعضهم از دیاد نام ایشان بسنده کرده است. علاوه بر اشعار شعرا پارهای از مطالب را با آوردن مثلی از زبان

فارسی توضیح می‌دهد: مثلاً (ص ۹۰) ذیل «أفمن أسس ينيانه...» گویند: این الف و فا استفهام است که سخن به آن مفتوح چنانکه پارسی‌گویان گویند در آغاز سخن: باش، کسی که چنین کند، درنگر کسی که چنین کند، بشنو کسی که چنین کند. (ص ۸۷). در ذیل آیه شریفه «فینبئکم بما کنتم تعلمون» گویند: در همه قرآن در موضع تهدید است و آن آنست که عجم می‌گویند در تهدید: بخبر کنم ترا، آری آگاه شی، آری بخبر شی. (ص ۳۱) ذیل «فاما تتقنهم فی الحرب فشردهم بهم» گویند: هر گاه که ایشانرا در یاوی و بریشان دست یاوی در جنگ نکال کن ویرا که، هر که از بس وی فرارسد حذر کند و برمد و این آنست که مردمان گویند: در مثل که: بل کرد؟

همچنین از احادیث رسول اکرم (ص) و علی امیرالمؤمنین (ع) و اقوال بزرگانی چون عبدالله بن عباس و دانشمندان اسلامی از قبیل ابن‌الانباری، ابن‌قتیبه، قطرب و ثعلب، عبدالله بن مبارک و ابوموسی اشعری و دیگران شاهدی آورده است. و این همه جز، منابع تفسیر و حدیث صحاح و متون لغت است. در همهی ورق‌های این کتاب یک بیت شعر فارسی دیده نمی‌شود.

رسم الخط دستنویس:

چگونگی رسم الخط این کتاب به احتمال بسیار بر شیوهی دستنویس‌های قرون اولیه در ایران به زبان فارسی است. به طوری که پیش از این گفتیم آیه‌ها با قلم درشت و تفسیر و ترجمه با قلم ریزتر نوشته شده است اما گاه این رسم رعایت نشده است و حتی مطالبی که برای شاهد ذکر گردیده است با قلم درشت تحریر شده است. نکته‌ی دیگر در رسم الخط این کتاب، عدم رعایت قواعد املاء است مثلاً: قوم هادی جای قوم هاد، دعاء الکافرین به جای دعاء الکافرین. ابتغاء الفتنة بجای ابتغاء الفتنة. آبايهم به جای آبائهم. ملايكة به جای ملائكة. يك بار يدرؤن و يك بار يدرءون. تطمين جای تطمئن. اهواهم جای اهواءهم. بل که، جای بلکه.

اینک شکل تحریر حروف الفبا را به ترتیب می‌نویسیم:

آ (۱): به شکل رسم الخط معمولی: آنرا، آمدند. درین آیت. آنک.
(۲) بدون علامت (مد): دران نبودند. ازان کی چنین کند. کرد شما درایند. تا بانگاه = تا به آنگاه.

پ (۱) نود درصد به شیوهی دستنویس‌های کهن با يك نقطه: و ما نؤخره. با بس نمی‌دیاریم. خدای برستی. کار باو وسبردم. مجسبید. بنداشت. باره باره.

(۲) به شیوهی کنونی با سه نقطه: بیای دار نماز را. تا بر پی آن. بیدانکرانرا برپی فراخ جهانی. پارسی. گاه پرستش. پنداشت.

ة (۱) به شکل تاء مدور در کلماتی اندک به صورت هاء غیرملفوظ فارسی: آن به است شما را و با بر که تر = با برکت تر.

(۲) در بیشتر موارد به شکل (ة) در متن فارسی: زکوة. عمارة. المسجد. سدانة کعبه. بیعة عقبه. تجارة. قراءة.

(۳) بصورت (ت): در دیگر آیت. کنایت. نامه‌ی تورات = تورات. چ: این حرف در همهی موارد به رسم الخط نسخ کهن با يك نقطه است: چنان = چنان. آنچ، اینچ = آنچه و اینچه. هرچ = هرچه. چاره = چاره جاه = چاه. چند = چند.

د: در بیشتر موارد به رسم الخط رایج نوشته شده است:

چند = چند. نکند. نتوانند. مردمان. می‌کردند. خداوند.

ذ: (ذال معجم) در همهی موارد فارسی با افزودن يك نقطه از «دال» مشخص شده. غالباً قاعده‌ی تشخیص آن از این قرار است که در هر کلمه‌ای اگر ماقبل حرف مورد بحث حرف صامت باشد و غیر از (و-ا-ی). «د» است و الا «ذ»: بیاریذ. ایذر. توانیذ. کنیذ. شاذیا. خوانیذ. جاذوی آشکارا.

ر: در همه جا به رسم شیوهی معمولی است مگر آنجا که مخفف «اگر» باشد علامت سکون بر روی آن نوشته شده است.

ز: بر شیوه‌ی معمولی است مگر در واژه‌ی «جز» که همه‌جا «جذ» است.

ژ: به صورت متداول با سه نقطه: فوژای، دژوار، ژیدی. تحریر «ژ» به جای ج: الله کژنکند بنیسی خود.

گ: (کاف پارسی) در همه موارد با (کاف عربی) نوشته شده است و این تلفظ از بعض لهجه‌های ایرانی برخاسته است. مؤلف آنندراج گوید: «در الجواهر الحروف نوشته شده است که لفظ گشادرا مردم فارس بکاف فارسی و اهل ماوراءالنهر بکاف عربی استعمال نمایند»:

جه گویند = چه گویند: نگر که در کمان نبی ازین قرآن = نگر که در گمان نباشی از این قرآن. ناسکالیده. می نگریم = می نگریم. کوم راه = گمراه.

ه (۱) به شکل مدور و کوچک نوشته شده است: نااندیشیده.

(۲) گاه حذف شده است آنج = آنچه، هرج = هر چه.

(۳) در جمعها حذف شده است: صدقهها = صدقه‌ها. بادیهها = بادیه‌ها. خانها = خانه‌ها.

ی (۱): غالباً در شکم آن دو نقطه نهاده شده است (ی) خواه-یائی بزرگ باشد و یا بشکل متصل: پی در می‌جند. مانده‌ی. بر کردانج. و دو نقطه هیچگاه در زیر (ی) نوشته شده است. و این دو نقطه در کلمات عربی نیز آمده است: لاتمه‌لونی.

(۲): یای کوچک (ء) بجای (ی) بزرگ در جمعهای فارسی و عربی. ماهه‌ا = ماههای: جر مه‌ا = جر مه‌ای. سراه‌ا = سراه‌های. در ج‌ا = در جای. بسز‌ا = بسزای.

(۳) افزودن (ی) در میان جمعها. جایه‌ا = دیگر = جاهای دیگر شهرها = شهرها را.

(۴) افزودن (ی) در آخر اسم منادی: ای پندرای = ای پدر.

(۵) استعمال «کی» جای «که».

ء (۱): به جای (ی) می‌کوئیم و گاه جمع بین ی و همزه: قایم [با همزه و یاء] سائر [به همزه و ی]، عذاب‌ی دردنماء (۲۶۲).

(۲) گاه به شکل یا ای اول: تویی.

(۳) (ای تکبیر) آواز دهنده بردر شهر آواز داد. = آواز دهنده‌ای.

نکات لهجه‌ای:

اینک به برخی از نکات لهجه‌ای اشاره می‌کنیم:

(۱) کار بردن کسره جای (ی) به گونه‌ای فراوان و گسترده:

قوله تعالی: خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً.. در امیختند کردار نیک و کردار بد یکی نیک و یک [با کسر کاف] بد. ص ۸۴.

قوله تعالی: فما آمن لموسی الا ذریة من قومه: بنه کور فینده بوذند بهوسی مکر فرزندان [با کسر نون] از قوم او. ص ۱۳۵.

فرعون مرد [با کسر دال] برورشته بوذ در زمین و مرد [با کسر دال] از کزاف کویان بود ص ۱۳۵.

گروهی بکور فیندند و گروه [با کسر دال] نه. ص ۱۸۱.

از آفرید گروه است [با کسر هاء]. ص ۳. کوی = گویی.

(۲) ضمه جای فتحه، جوانان [به ضم جیم].

[۳] ته (ت مفتوح) بجای تو.

گفتند ای نوح، بیجیدن ته با ما فراوان و دراز کردی ص ۱۵۵.

(۴) من (با کسر میم) جای من (به فتح میم): کوی که کرد من، من و کرد شما، شما. در ترجمه: فقل لی عملی ولکم عملکم. و این روش در

جای این کتاب بکار رفته است.

(۵) اشباع ضمه در شکل واو کوم راه = گمراه. کومی = گمی.

همه کوم کشت ص ۱۰۶.

(۶) تخفیف فعل بودن. بند [با کسر ب] جای باشند: هر چند که

خویشان و نزدیکان بند: ولو کائوا اولی قری. ص ۹۱. ولایرغبوا بانفسهم عن نفسه: و نه آنج خویشان دریغ دارند از او یا بخویشان مشغول بندازو.

کوم می بند = گم می باشند: فنذرالذین لایرجون لقاء نافی طغیانهم یعمهون، تا در کزاف کاری خویش کوم می بند ص ۱۶۰.

۷) بم [کسر ب] = باشم: واکن من الجاهلین، وانگه کار نادانرا کننده بم. بیم: و قالوا ذرناکن مع القاعدین: وتراکویند کنار تاییم بادیگر نشستگان.

۸) شند و شید مخفف شوند و شوید: الاتتفروا بعدبکم: اربیرون نشید عذاب کند شما را (ص ۵۵). انفرواخفافا: بیرون شید (ص ۵۶).

تا قوی شند (ص ۱۲۲). ۹) شم [با کسر شین] = شوم: ساوی الی جبال، من باکوهی شم (ص ۱۵۹).

نشی: مخفف شدن: تا آنکه نیست شی یا ... تباهی شی از تباه شدگان. (ص ۲۱۰)

۱۰) تخفیف از: ولسم یخس الالله: وجذالله کس را خدا نخواند. (ص ۴۵) ۱۱) دس مخفف دست: برایشان دس رس نیست. (ص ۲۶۲). ۱۲) ناداد مخفف ناداده: هر مالی که زکوة آن نادادست ... کنز است.

۱۳) مایا مخفف میاید، نیاید: خوش مایا و نیکوی، ترا مالهای ایشان. ۶۲. ۱۴) فروخته مخفف افروخته: وایی می کند الله که مکر تمام کند نوز خود و فروخته.

۱۵) هام = هم: هام مادر، هام ساز (۲۰۷)، (۱۰، ۱۸۶). ۱۶) بیرامن، = پیرامون. (ص ۴۸)

۱۷) ادغام: بترین = بدترین. سختتر = سخت تر. ۱۸) ادغام و تخفیف، هیچیز = هیچ چیز.

۱۹) اتصال (به) حرف اضافه در همهی موارد: بآنچ، بچه چیز، بخویشتن، بتو، بنماند، بنه کور فیذند. بازمای، بکرینند. نکات دستوری: ابدال:

۱- ب: جای و: یجبون ان یتطهروا. دوست می دارند که باکیزکی برزند (ص ۸۹).
والله یحب المپهرین: خدای دوست دار... باکیزکی برزند کاترا. (ص ۹۰).

۲- با: جای بر: ساوی الی جبل: من باکوهی شم. (ص ۱۵۹)
۳- ذ: جای د: مازادو کم الاخبالا. میان شما فرقت وجدایی او کندیند و شما را بد دل می فروزیدیند. (ص ۵۸)
۴- ژ: جای ش: ولو کره الکافرون: هر چند که دژوار آید کافرانرا. (ص ۵۰).

ولو کره المشرکون: هر چند که می دژوار دارد مشرکان. (ص ۵۹).
وهم کارهون: وایشان آنرا ناخواهان و بریشان دژوار. (ص ۵۹).
۵- ف: جای ب: ومثله کفثل الکل ان تحمل علیه یلثث: مثل اوراست جن مثل سگ است اربروی حمله بری ووبرا تاختن داری زفان از دهان بیرون کند. (ص ۱)

۶- و: جای ب. لعلکم ترحدون: تا مگر بز شما بوخشانید. (ص ۱۱)
و رحمة لقوم یؤمنون: و راه نهوشی، و خشایش گروهی گنه بکور فیذند. (ص ۱۱۰).
من بوی یوسف می یاوم. (ص ۲۱۳).

ارنیامرزی مرا و بنه و خشایی. (ص ۱۶۱).
شپاه مشرکا. زان میزوانی کردند. (ص ۲۴).
یوم یحیی فی نارجهنم: آن روز که آنرا می تاوند... بایشان تاوم. (ص ۵۲).

۷- و: جای پ: وان لکم فی الانعام: و شمارا در چهاروایان. (ص ۲۸۰).
۸- و: جای ف: ان هذا الاساطیر الاولین: نیست این مکر اوسانده وداستان بینشینیان. (ص ۲۰).

منافقان بر عقبه قصد بیوکنندن مصطفی کردند. تا هلاک کردند...
و آهنک کردند. فالقوه علی وجدایی: آنرا بر روی بندر من او کنید. (ص ۲۱۳).

- از او کندن وی. (ص ۴۲)
- الله تعالی توریت را از اول تا آخر در دل عزیز او کند. (۴۹)
- و مردمان را در او در شک می‌او کنند. (۵۹)
- القاها علی لسانه: که آنرا بزبان او کند. (۲۰۵)
- ۹- و: جای ب: فامانثقفنهم فی الحرب: هر که، که ایشانرا دریاوی و بریشان دست یاوی در جنگ. (۳۱)
- لا یعقلون: و دریافت حق را خرد ندارند که دریاوند. (۱۷)
- وان یظهوروا علیکم: که ار بر شما قادر شوند و دست یابند. (۴۲)
- شناوید، شتاوانیم، باوشنابد (۱۰۶)
- ۱۰- وی: جای بی: خذمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها: ...
- ... وی عیب کنی ایشانرا. (۸۵)
- ۱۱- ب: جای و: و نادی نوح ربه: آواز داد خداوند خویش (۱۶۱).
- ثم اذن مؤذن: آواز دهنده‌ی بر در شهر اباز داد.
- ۱۲- ک: جای غ: و شمارا روزی داد از خوشهای روزی خویش و باکهاء آن و این نخل قرای مدینه است. (ص ۱۸)
- ۱۳- آوردن «می‌استمراری» بر افعال: یتواری من القوم: از دیدار مردم می باز شود.
- اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آهن بالله: آب دادن حاج را از زمزم و عمارة مسجد حرام و سدانة کعبه می برابر دارند...
- و خدمت کاران کعبه را می برابر کنید با ایشان...
- ولو خرجوا فیکم ما زادو کم. الا خیالاً: اربیرون آمدندید... .
- بیشرهم ربهم: می شاد کند ایشانرا خداوند ایشان.
- ۱۴- آوردن (می) در بر اسم بجای آوردن آن بر فعل (فعل‌های مرکب): والذین یکنزون الذهب والفضة، وایشان که زر و سیم می کنج نهند.
- ۱۵- آوردن (یذ) در آخر فعلهای شرطی متصل به ضمیر: ولو اراد والخروج، و اربشت. خواستند که بغزات بیرون آیندند. با تو بیش از آن که عذرمی کوبیدید آمدندید و غزات را ساز ساخته بودندید.
- ولو خرجوا فیکم ما زادو کم الا خیالاً: اربیزون آمدندید... نیفزودیدید شما را. مگر تباهی.

- ۱۶- آوردن (باء) بر افعال مبدوبه نون نفی: ولما یعلم الله: انیزینه دیده... بنه می بینند.. از پی شما بنیایند.
- قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله والیوم الآخر: کشتن کنید با ایشان که بنه کورفیدند بیکتای خدا ونه بروز رستاخیر.
- ۱۷- نفی افعال با قید (نه) بجای نفی آنها با (ن).
- فلن ابرح الارض: باری از زمین مصر بنه جنبیم. بنه کورفیدند...
- بنمی کورفند باو.
- ۱۸- آوردن حرف نفی بر اسم: هر مالی که زکوة آن داده است هر چند که در زیر زمین است نه کنز است.
- ۱۹- نفی کلمات با قید نفی: و راه نه دراز.
- ۲۰- آوردن حرف نفی بر سر صفت: تا معنای ضد آن بدست آید: و راه نه دراز = راه کوتاه.
- ۲۱- حذف فعل با قرینه: تا ایشانرا زبر آرد و پیروز.
- ۲۲- آوردن متمم فعل پس از فعل: مالهاء مردمان می خورند بنا روا، و ناشایست.
- ۲۳- کاربردن صیغه غایب بجای متکلم: بخدای ارتوانستید. ما بیرون آمدیم. غزاة را با شما.
- ۲۴- تقدیم (می) استمراری بر جزء اول فعلهای مرکب اعم از اسم و هم کرد. و صفت و هم کرد و یا حرف اضافه و هم کرد:
- می دژوار دارد. می برگردانند. می انباز خوانند.
- ۲۵- آوردن (ی) استمراری در آخر فعل: ارتوانستید ما بیرون آمدیم.
- واژه‌های کهن:
- ۱- بی‌آبان، بی‌آب: و ارتکنند که او را فرماییم ناچاره در زندان کنند او را از خوارایی، بی‌آبان آنگاه او، خواری بود بی‌آب. (۱۹۱)
- ۲- انار: ماکان الله لیضل قوماً: نیست خدای عزوجل. آنرا که قوم را ضایع و انار و تباه کند.. (۹۲)

- ۱۱- ان الله لا يضيع اجر المحسنين: الله انار نکند مزد نیکوکاران (۹۷).
وما ضایع نکنیم وانار مزد نیکوکاران ... اناری. (۲۲۶ و ۲۴۷ و ۲۰۱).
۱۲- انیز: لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير: اربودنی و نابوده
انیز من بذیره نیکی باز شدی تا بآن رسیدی. (۶).
قومی اند که مسلمان شدند واقارب ایشان انیز کفار بود. (۱۹).
شهرهایی که بر پای است انیز چون قسطنطنیه. (۱۷۸).
ولما يعلم الله: والله انیز بنه دیده. (۴۴).
۱۳- آنو: و گفتند که عنكبوت در غار می تنید در آن شب که رسول
خدای آنو بود. (۵۶).
چنان که آنو گفت: ذلك و من عاقب. (۹۷).
هم چنین که آنو گفت: قل للذين آمنوا. (۱۰۴).
۱۴- اواده: وذرياتهم: ولد فرزند است و ذریت اواده (۲۳۲-۲۳۱).
۱۵- ایندروایدون: این استعفار ایندروایدون است (۴۴ و ۲۱).
وعلى الله فليتوكل المؤمنون: وایدون باذا، پشتی داشتن مؤمنان
بالله باذا. (۶۰).
۱۶- بایستانی: قالوا انك لفي ضلالك القديم: گفتند آن کسان که
باوی بودند- که بخدای- که تو در کومی بایستانی. (۲۱۲).
۱۷- بمایید: فاستأذنونك للخروج فقل لن تخرجنوا معي أبدا: ... فقل
کوی با من هرگز بمایید بخیر. (۷۵).
۱۸- بذین، بذینها، بذیسی: یا ایها الدین آمنوا لاتخونوا الله والرسول:
این آیت و نظایر آن در قرآن در شان قومی اند که مسلمان شدند واقارب
ایشان انیز کفار بودند، کفار در مسلمان شدگان می زاریدند و بذین
می دادند. (۱۰۵ و ۱۰۲ و ۹۱ و ۱۹).
ان الله لا يخلف الميعاد: الله کز نکند بذیس خود. (۲۳۵).
۱۹- ببر خند: هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت: ببر خند هر تن کرد
خویش.

- ۱۱- برغست: قلن حاش لله: گفتند برغست باذا خدایرا (۱۹۹).
۱۲- بیوسیدن: ان الذين لا يرجون لقاءنا: ایشان که دیدار ما می نه
بیوسند و بانکزانیذن ما بنه کورفند. (۱۰۴).
۱۳- پیش فا: اولئك حبطت اعمالهم: ... آنج کرده اند پیش فا از حج
و ... تباه گشت و باطل. (۴۵).
من قبل...: و پیش فا. (۲۰۷ و ۹۴ و ۵۹).
۱۴- تاوستن: قال لوان لی بکم قوة: کاشکی من با شما تاوستید.
(۱۷۰).
۱۵- توش: قل نار جهنم اشحرا: کوی آتش دوزخ توش آن
سخت تر است از ایشان دریاویدید و دانیدید. (۷۵).
۱۶- درواخ: کل فی کتاب مبین: وهمه در لوح است در سخت پیدای
درواخ. ان کیدی متین. کید سازنهانی است و متین درواخ. (۴ و ۱۵۴ و
۱۱۴).
۱۷- دوانزده، یانزده: اثنا عشر شهراً: ماههء دوانزده است. احد
عشر کوکبا: یانزده ستاره. (۱۸۵ و ۵۲).
۱۸- رهیگان: عباداً امثالکم: همه رهیگان اندجن شما. (۹).
۱۹- ریهان: وینرهم فی طغیانهم یعمهون: واکذاریم ایشانرا ریهان
در کزاف کاری ایشان. (۵).
۲۰- ژفت: اما احدکما فیسقی ربه خمر: آنکس که می انکور ژفت...
اورا ساقی می کنند و بنوازند تا خواجه خویش را می آشماند. (۱۹۴).
۲۱- ژیدی: ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته...: ار بچشانیم او را
نیک روزی و ژیدی و ناز [ی] و تن آسانی بس کزند. (۱۴۸).
۲۲- سپرند گاه: ولا یطؤون موطئاً یغیض الکفار: و نسپرند سپرند
گاهی... که بدر و خشم و غم آرد کافرانرا... (۹۷ و ۹۶).
۲۳- سپنجگانی: یعلم مستقرها و مستودعها: و می دانند الله جای
آرام آن و جای سپنجگانی آن. (۱۴۵).

- ۲۴- ستنگ زیستن: فاستقم كما امرت: ستنگ می‌زی چنان که فرمودند ترا. (۱۸۱).
- ۲۵- ستیم: یسقی من ماء صدید: می‌آشمانند ایشانرا از آب ستیم. (۲۴۷).
- ۲۶- سوییدن: قالوا تالله نقتوا تذکریوسف حتی تکون من الهالکین: فرزندان گفتند بالله که هیچ بنخواهی سویید از یاد کرد یوسف و تاکی از وی خواهی گفت، تا آنکه نیست شی یا... نباهی. شی از تپاه شدگان. (۲۱۰).
- ۲۷- شپیلیدن: ما کان صلوتهم عنداللیت الاءماء و تصدیة: و نبود مکر و رکار نماز ایشان می‌کردند بنزدیک خدا مکر شپیلیدن. (۲۴).
- ۲۸: شواشانان: فبشرهم بعداب الیم: ایشان را شواشانان ده بعدابی دردماء (۲۶۲ و ۱۶۸ و ۱۲۹ و ۱۶۶ و ۴۱ و ۴۹).
- ۲۹- غندیدن: یسئلونک عن الساعة ایان مرسبها قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الاءو: می‌پرسند ترا از رستاخیز کی است بیای کردن آن و پدید آوردن آن، کوی دانش هنگام آن بنزدیک خداوند من است و از نو غنده آنرا بر هنگام آن. (۵).
- ۳۰- فراجیجیدن: و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق: و مثل سخن ناراست ناپاک چون درختی است ناخوش ناشیرین اجثت فراجیجیدن و دروژند از سرزمین آنرا. (۲۵۰).
- ۳۱- بفرهبنده: وان یریدوا ان یخدیعوک... ارخواهند که بفرهبنده ترا بصلیح. (۳۲).
- ۳۲- بفرهیفت: غرهولا غدینهم: اورا دین ایشان، ایشانرا بفرهیفت. (۲۹).
- ۳۳- فریشتگان: قالوا ایتعجبین من امرالله: فریشتگان کفبتند که می‌شکفت داری از کار خدای. (۱۶۷).
- ۳۴- فوزای خواستن: قال معاذالله: گفت فوزای خواستن بالله است. (۲۰۸).

- نوح گفت فوزای می‌خواهم بتو. (۱۶۲).
- ۳۵- فوزای جستن: قلن حاشالله: گفتند برغست باذا خذایرا عزوجل و فوزای جست باوست. (۱۹۹).
- فاستعدبالله: فریاد خواه بخدای و فوزای جوی.
- ۳۶- کامستید: لتزول منه الجبال: کامستید کوه که آنرا از جای بجنیبیدند. (۲۵۵).
- ۳۷- کامید: وجاء قومه یهرعون الیه: و قوم او آمدند بقصد ایشان، یهرعون الیه، یعنی یسرعون، مهرع، مردی بود که اورا می‌شتابانند چنان که کامید که می‌افتید. (۱۶۹).
- ۳۸- کذیم‌تر: متحیزاً الی فئة: آنست که جوك بیند کذیم‌تر، خود را بآن افکند تا قوی شود. (۱۵).
- ۳۹- کذیمی: ولاتضروه شیئاً: و خدایرا کذیمی و کزند نیارید. (۱۵۵).
- ۴۰- کشت آورد: خوفاً و طمعا: بیم مسافر را، و امید کشت آوردرا. (۲۲۵).
- ۴۱- کشیخ: وخاف و عید: و بیم است از کشیخ من. (۲۴۶).
- ۴۲- کواس: الله موهن کیدالکافرین: وانیزالله سست کننده است وبی کواس ساز کافران را. (۱۶).
- ۴۳- کزیت: حتی یعطوا الجزیة: تا آنکه کزیت دهند. (۴۹).
- ۴۴- کورفیدن، کورفیدگان، می‌کورفد، بنمی‌کورفد، ناکور- فیدگان، بنه کورفیدند، بنمی‌کورفند، بخواهند کورفید، الذین جاهدوا فی سبیل الله: ایشان که بکورفیدند و هجرت کردند و جهاد کردند. الذین آمنوا: ایشان که بکورفیدند. انزل سکینته علی رسوله و علی المؤمنین: فرو فرستاد الله آرام آشنائی خویش بر رسول خویش و بر کورفیدگان. (۴۷، ۴۶، ۱۶، ۲۲۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۱۵۸، ۱۵۱، ۶۳، ۳۱، ۱۷، ۱۰، ۶).

- ۴۵- کوم می بند: فی طغیانهم یعمهون: در کزاف کاری خویش سامان کوم می بند. (۶).
- ۴۶- کویزیدن: بل کذبوا. بمالم یحیطوا بعلمه: بل که دروغ شerdند چیز را که آن در نیافتند و بعلم خویش بآن نرسیدند و بایشان نیامد و در فهم ایشان نکویزید حقیقت آن. (۱۲۱).
- ۴۷- کوشوان: و انا له لحافظون: و ما براو کوشوانانیم. (۱۸۷).
وما انا علیکم بحفیظ: و من شما را کوشوان نیستم. (۱۷۳).
- ۴۸- وا: یوم خلق السموات والارض: از آن روز واکه آسمان و زمین آفرید. (۵۲).
- ۴۹- می بناوید: فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد: فامشرکانرا هر جا که یاوید ایشانرا و می کیریذ وهی بناوید وایشانرا می نشینیذ بهر دیده ای وهی جوئیذ. (۴۱).
- ۵۰- نهمار، نهمار کیر: وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء: من خویشتن بی گناه ندارم و ندانم، که تن آدمی نهمار، بذفرمای است و بند آموز. (۲۰۰).
- وهوشدیدالمحال: واللہ سخت مکر است و زوذکار ونهمار کیر. (۲۵۲).
- ۵۱- نیاری: ولایأتون الصلوة الا وهم کسالی: و بنماز جماعت نیایند مکر با نیاری (یعنی بکاهلی). (۶۱).
- ۵۲- وغستن: ان الله مخرج ما تحذرون: الله بیرون خواهد آورد از دلها شما آنچه می برهیزید از وغستن آن. (۶۶).
- ۵۳- هسکذ: لیوم تشخص فیه الابصار: که چشمها در آن روز در بالای هسکذ و شره ماند. (۲۵۴).
- ۵۴- هفشردن: ارانی اعصر خمر: در خواب دیدم که انکور می هفشردم تا می کنم. (۱۹۲).
- ۵۵- همیشار: که ایشان (مناققان) همیشار در پوشیدن سرایر خویش می کوشند.

- ۵۶- هن: هنالك تبلوا کل نفس ما اسلفت: آنجا هن یعنی آنکاه هن بیرجند هرتن، کرد خدیش وباداش آنچه پیش فرافرستاد از کرد. (۱۱۷).
قالوا انک لانت یوسف: گفتند توهن یوسفای. (۲۱۲).
- کذک یضرب الله الامثال: کذک جنان هن مثل زندالله. (۲۲۸).
ولاتحسبن الله غافلا: و مپنداریا، هن رسول من که الله ناآگاه است. (۲۵۴).
- ۵۷- هوبخت: لیس لك علیهم سلطان: رهیکان من یعنی کورفیدکان وهوبختان ترا برایشان دسرس نیست. (۲۶۲).
وامالذین سعدوا: واما ایشان که هوبخت آیند. (۱۸۰).
- ۵۸- آغالش: بعد آن نزع الشیطان بینی و بین اخوتی: بس، آن تواهی که دیواو کند میان من و میان برادران من و آغالش. (۲۱۵).
- ۵۹- مسجد کردن: و آن نیت بذکه در مسجد کردن داشتند. که را نه پیروزی است و نه بقا. (۱۳۳).
- ۵۹- مسجد کردن: و آن نیت بذکه در هسجد کردن داشتند. که سوکند خواهند خورد که لابد که نخواستیم بکردن این مسجد مکر بنیکویی. (۸۹).
- ۶۰- فرا استاذین: ارأیتم ما انزل الله بکم: جه بینید آنچه الله شما را فرا استاذین از روزی. (۱۲۷).
- ۶۱- قلب بعض از حروف مانند: مزغ = مغز: اولی الالباب: که خداوندان مزغانند. (۲۲۰).
- ۶۲- فاصله قراردادن فعل میان اسم و دعا: محمد گفت صلی الله علیه وسلم. ابن عباس گفت رضی الله عنه. در تفسیر آیه شریفه «انزل من السماء ماء... الخ» چنین آغاز می کند: بسر علی بندار صیرفی کوید نیسابوری که بوبکر واسطی گفت که... فروفرستاد از آسمان آب. [پس از چند سطر جمله معترضه به ترجمه آیه می پردازد].
- نسخن را در این جا به پایان می برم بدان امید که در این بررسی فشرده و سریع توانسته باشم تا حدی خوانندگان گرامی را برسبک و شیوه

نگارش این کتاب پیراج مطلع کنیم. و راه را برای پژوهشهای گسترده و عمیق تر فراهم کنیم.

برای اتمام فایده و اطلاع بیشتر خوانندگان در خاتمه مطالبه، چند صفحه از متن بازنویس شده‌ی این کتاب ارائه می‌شود. الله ولی التوفیق. توضیح الف: مطالب میان [] از نگارنده است.

عبارت‌های متن بدون تصرف و یا بازنویسی بشکل رسم الخط متداول نقل شده است.

ب: به جای نقل آیه‌های قرآن کریم از روی متن کتاب، آنها را از قرآن‌های مصحح آورديم.

بخشی از متن تفسیر :

يا ايها الذين آمنوا اذالقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار (۵۱) و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزاً الى فئة فقد باء بغضب من الله ومأويه جهنم وبئس المصير (۱۶) فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم ومارميت اذ رميت ولكن الله رمى وليبلى المؤمنين منه بلاء حسناً ان الله سميع عليم (۱۷) ذلكم وان الله موهن كيد الكافرين (۱۸) ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح وان تنتهوا فهو خير لكم وان تعودوا تاعدون ولن تغني عنكم فئتكم شيئاً ولو كثرت وان الله مع المؤمنين (۱۹)

کورفیدگان هر که بینید کافران را که روی شما دهند در جنگ زحفاً یعنی زاحفین الیکم، زحفاً رفتن جنگی است باره باره بیکدیگر، هم جن خزیدن طفل. فلا تولوهم الادبار، بهزیمت بشتهاء خود برایشان

مکردانید و من یولهم یومئذ دبره و هر که روز جنگ بشت خویش بر کرداند بردشمن، الا متحرفاً لقتال او متحیزاً الی فئته، مگر که بر کردد بشترا از بهر کمان کشیدن، یا ورکشیدن تیغ را، یا صلاح نگاه داشتن را، که در جنگ با بس تر آید، نه ادبار هزیمت را. متحیزاً الی فئته آنست که جوك بیند کزیم تر، خود را بان افکند تا قوی شند و فئتك من تغى الیه عند ضرورتك او متحیزاً یابناه جوی باقوم از مسلمانان، فقد باء بغضب من الله، بآن آمد او که از خدای بروخشم بود و مأویه جهنم و باز کشتتگاه او دوزخ و بد جایگاه. فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم. سبب نزول این آیت آن بود:

ان قال قایل من المسلمین، والله ما رانا الا عجایز صلعا، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: اولئك الملا من قریش و جاء ابوالیسر، کعب بن عمرو الانصاری بالعباس بن عبدالمطلب و كان العباس جسیماً شدیةاً، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی الیسر اعان علیه ملک کریم. وذلك ان المسلمین وضعوا ایدیهم فی العدو، یقتلون ویأسرون، لایکفهم عنهم شیء و جعل المشرکون یستسلمون و یسنأسرون و لایغنون شیئاً و كانت الملائکة یسلمون العدو الیهم و ظن بعض المسلمین ان ذلك فی قوتهم و ضعف عدوهم و كانت الملائکة تفعل الافاعیل فنزلت: فلم تقتلوهم، نه شما کشتید، که الله کشت ایشانرا و مارمیت اذ رمیت، نه تو انداختی که الله انداخت، و ذلك انه اخذ کفامن البطحاء فرمى بها وجه العدو فملا الاعین منها و قال شامت الوجوه. و لیبلى المؤمنین منه بلاءاً حسناً. این معطوف است... که لیحقق الحق و یبطل الباطل و لیربط و لیبلى. آن کار روز بدر، خدای آنرا کرن لیعطی المؤمنین منه بلاء حسناً. یقال ابلیت فلاناً، اذا اعطیته. و آنرا تا مؤمنان را بخشیدنی بخشد نیکو و آزمودن نیکو آزماید. ان الله سمیع عليم. که الله شنوا است دانا. ذلكم وان الله موهن کید الکافرین. این همه هست. و او نیز الله سست کننده است و بی کواش ساز کافران را. موهن مشدد. و مخفف. موهن کید الکافرین، مضاف. و الله، سست کننده ساز کافران است،

ان تستفحوا فقد جاءكم الفتح، ان تستقضوا فقد جاءكم القضاء . والفتح عند العرب القاضی: انا فتحنا لك فتحاً؛ قضينا لك قضاء. ارمى كار وركشادن وبر كزاردن خواهيد، وبر كزارد وبر كشاده آمد بشما و آن، آن بود كه جن دوسباه روز بدر روى بهم آوردند، بوجهل گفت در دعا اللهم اقطعنا للرحم و آتانا لما لا ترضى فاحنه الغداة. اين جواب اورا است وان تنتهوا فهو خير لكم، يعنى وان كنتم انتهيتم لكان خيراً لكم وار واشذيد شما ازين كار (ر) بر كزارد خواستن، به بوذيد شما را آن وان تعودوا الى الاستفتاح، نعدالى الفتح، ار انيز خواهيد انيز كنيسم، ارباز كرديد، باز كرديم وسوذندار دشمارا، انبوهى شما وبهم بودن شما هيچيز. وهر چند كه فراوانيد، والله بيارى با كورفيدگان است.

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون (۲۰)
ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون (۲۱) ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون (۲۲) ولوعلم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولوا سمعهم لتولوا وهم معرضون (۲۳)

اى ايشان كه بكورفيدند، فرمان بريز خذايرا و رسول را ولا تولوا عنه، نكفت عنهم، عنه، كفت، بارسول بر (بو) د. مى كويد: فرمان بريد خذايرا و رسول را و از رسول او برم كرديد كه مى سنويد. فعلق الاجابة بالسمع و اضاف التسليم اليه واشترط القبول للسمع. و جن ايشان ميذ كبه گفتند: كه بشنوذيتم و نمى شنوذنند، يعنى نمى پذيرند. ان شر الدواب عند الله، بترين همه جنيندگان يعنى جانوران بنزديك خداى، اين كرانند كه حق نشوند و اين كنگان اند كه حق را پاسخ ندهند و دريافت حق را خردندارند كه درياوند. ولوعلم الله خيرا لاسمعهم يعنى لاسمع قلوبهم ولو اسمع آذانهم لتولوا عنه.

و كر الله، خبرى دانستى دريشان، بدانش خويش - اين خير ايند سزاوارى آشنائى است دلهاى ايشانرا، حق، شنوايديد، لكن نشوانيد، جنانك انجا كفت: و كانوا لا يستطيعون سمعاً. وما كانوا يستطيعون السمع. انهم عن السمع لم عزولون. و هر چند كه گوشهء سرايشان را بشنواند، كئى دلها را نشنواند، بر كردند و روى كردانند.

يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول اذدعاكم لما يحيبكم واعملوا ان الله يحول بين المرء وقلبه وانه اليه تحشرون (۲۴) واتقوا فتنه لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعملوا ان الله شديد العقاب (۲۵) واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون فى الارض تخافون ان يتخطفكم الناس فتاوتكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون (۲۶)
الاسجابة والاجابة واحد وربما دخلت، السين للتحسين.

شعر:

وداع دعا يامن يجيب الى الندى فلم يستجبه عند ذلك مجيب

كورفيدگان باسخ نيكو كنيد، خذايرا ورسول خذايرا. اذدعاكم لما يحيبكم نكفت دعياكم، داعى ايند رسول است. آنكه رسول شمارا خواند چيزا كه شمارا زنده كند. و آن قرآن است كه قبول آن دلرا مى زنده كند واعلموا و بدانيد كه خدای، بحال كردانى و كار و كردش ميان مرد و دل او است ميان فعل بنوميان روشنائى دل او جدای مى دارد، و بدانيد كه شما را انكيخته با او خواهند برد. و اتقوا فتنه و بترسيد از فتنه و بپرهيزيد كه نه راست آن، پكناه كار، افتد و ببذان از شما. قيل ان هذه الفتنة التي وقعت بين الصحابة ومن التفرق والتقاتل ما بين قتل عثمان وقتل على رضى الله عنهما. ورأى زبير بن العوام زمان قتال على فى الجامع بالبصرة عليه السلاح ينكت فى الارض و يقول قد كنا حذرنا هذا. واعلموا و بدانيد كه الله سخت كير است و اذكروا اذ انتم مستضعفون فى الارض و ياذ داريد و ياذ كنيد انگاه كه شما اندك بوذيد، و اين در زمان مقام ايشان بود بمكه، بيش از هجرت، زبون كرفتگان بوذيد، در زمين مى ترسيديد همواره كه مردمان شما را بربايند يعنى قيصر يا كسرى فآواكم شما را جايكاه ساخت و فرو آورد يعنى در مدينه وايدكم بنصره و شما را نبرو داد، بيارى دادن خويش، يعنى روز بدر و زرقكم و شما را روزى داد از خوشيهاى روزى خويش و با كهاء آن و اين و نخل قرى مدينه است تا مكر آزاني كنيد.
يا ايها الذين آمنوا لاتخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتكم وانتم تعلمون (۲۷) واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنه وان الله عنده اجر عظيم (۲۸)

اى ايشان كه بكورفيدند، كز مرويد با خداى و رسول در بيمان خويش و در نهان خويش و تخونوا اماناتكم يعنى لاتخونوا اماناتكم

«بلاء» اول اکتفی کرد و انتم تعلمون که شما می دانید. این آیت و نظایر این در قرآن در شأن قومی اند که مسلمان شدند و اقارب ایشان، انیز کفار بودند، کفار در مسلمان شدن می زارینند و بدیسی می دادند و تهدید می کردند، کی ایشانرا با کفر برند، جنانک در جای دیگر گفت: لن تنفعکم ارحاکم. ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم. انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم. یوم لاینفع مال ولا بنون. یوم یفر المرء من اخیه. و تقطعت بهم الاسباب. انی کان لی قرین. واعلموا و بدانید که فرزندان شما و سود و زیانها شما آزمایشی اند بنزدیک شما، مال شما و فرزندان شما آزمایشی است و مزد بزرگوار بنزدیک الله است.

یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً و یکفر عنکم سیئاتکم و یغفر لکم والله ذو الفضل العظیم (۲۹) و اذ یمکربک الذین کفروا لیثبتوک اویقتلوک اویخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر المکرین (۳۰) و اذا تتلی علیهم آیتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الاسطیر الاولین (۳۱) واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء واثنتا بعد اب الیم (۳۲).

کور فیذکان اگر از خشم و عذاب خدای برهیزید، شما را جدائی سازد، معنی آنست که ان توحید و الله کر خدا یرا یکتا بدانید، شما را جدائی سازد میان شما و میان عذاب خویش، و نایبنا کند و بسترده از شما. کناهان شما و بیامرزد شمارا و الله، با فضل بزرگوار است و اذ یمکر بک الذین کفروا؛ آنکه که سازنهانی ساختند کافران، تا ترا بر بندند بر اشتری، و در بادیه گذارند یا در خانه بناوند و در خانه بر آرند و هر روز قرصی بر قومی اندازند یا از هر رهطی از بطون عرب مردی با تیغی بهم آیند و ترا بکشند تا از همه عرب کین بازخواستن طمع ندارند، یا ترا از شهر بیرون کنند جنانک کردند و یمکرون و در نهان می سازند. و الله در نهان می سازد و الله، به سازتر همه سازندگان است و اذا تتلی علیهم و آنکه که بریشان خوانند سخنان ما، کویند که شنیدیم، کر ما خواهیم همچنین بکویم. نیست این مکر اوسانه و داستان پیشینیان است. و گفته اند که این کوینده نضربن

حارث است. واحد الاسطیر اسطورة و قیل اسطار. و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک، این هم، نضربن حارث است این کوینده. و آنکه گفت خدایا، کر این محمد و آنج او می آرد راست است از نزدیک تو، بس بر ما، سنک باران از آسمان با عذاب درد نمای آر.

وما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم وهم یتستغفرون (۳۳)

و نیست خدای آنرا که ایشانرا عذاب کند و تو در میان ایشان. گفته اند که این مقدار منسوخ است. ناسخ این آنست که بر عقب او که: و ما لهم الا یعذبهم الله. الایه. جنان که آنجا گفت: ونحن نتربص بکم الی قوله او بایدینا. فعذبهم یوم بدر بایدی المسلمین. و ما کان الله معذبهم این آیت محکم است. و گفته اند نه منسوخ است آن دیگر نیم آیت اول، از بهر آنرا که مصطفی صلی الله علیه وسلم بمکه در میان ایشان بود، عذاب نیامد، این عذاب بس هجرت آمد بمدینه. و گفته اند که و ما کان الله لیعذبهم آن عذاب عام است باستیصال، جنانک در امم و قرون پیشینیان بود، این امت از جنان، بزینهاراند و این که و ما لهم الا یعذبهم الله، این عذاب خاص است قوم را دون قوم و ما کان الله معذبهم، و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا تا ایشان امرزش می خواهند، یعنی تامی شهادت کویند و می اسلام آرند این استغفار ایذر توحید است. و در قرآن نوح را است و هود را و صالح را و شعیب را که فراقوم خویش گفتند که: استغفروا ربکم. و عدی بن حاتم الطائی مصطفی را برسید که آنج بدر او می کرد حاتم، هیچ بکار آید، و عایشه عبدالله جدعان را هم از مصطفی برسید هر دو را جواب داد مایغنی عنه، ولم یقل رب اغفر لی، یعنی لم یوحده. بس، از بهر آن، شهادت را استغفار خواند، که شهادت کوی، خویشتن را بان آورد، که او را بیامرزد، بس شهادت امرزش خواستن است.

و ما لهم الا یعذبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام و ما کانوا اولیاءه ان اولیاءه الا المتقون و لکن اکثرهم لایعلمون (۳۴):

و چیست ایشانرا و چرا است، وجه روی است، هرگز وجه جای آنست که عذاب نکند الله ایشانرا وهم یصدون و ایشان خلق را برمی گردانند از مکه از ان مسجد با آرم. و آن، صد، آن بود که ایشان بر در بهاء مکه،

موکلان می داشتند، دور کاری، تا هر قاصدی که آهنگ دیدار رسول خدای داشتی می برگردانیدند و بعضی را می کشتند. و گفته اند که ما انزلنا علی اله قسمن ایشانند. اقتسموا الشعاب بینهم لئلا یغیبوا و ما کانوا اولیاءه و ایشان بآن مسجد کس نه اند.

ان اولیاءه الا المتقون بآن مسجد کس نیست مگر موحدان و کورفیدکان. این هم چنانست که آنجا گفت مستکبرین به یعنی بالیبت، کردن کشان می روند بخانه من، کبر در سر، که ما کعبه داریم، لکن بیشتر ایشان نمی دانند.

وما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون (۲۵).

و نبود مکرور کار نماز ایشان که می کردند بنزدیک خانه مکر شیبیلین و آواز دست آوردنی در دست زدن، می جشید عذاب بآن که کافر شدین.

ان الین کفروا ینفقون اموالهم لیصلوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون.

اینان که کافر شدند نفقه می کنند مالها خویش، تا بر گردانند خلق را از راه خدای، یعنی تا رسول خدا را غلبه کنند، تا خلق را برگردانند از راه حق و نکذارند که بآن رسند. این آیت در شأن «مطعمان» آمد که از مکه تا بدشت بدر، سپاه مشرکان را میزوانی کردند، روز بروز، ده اشتر و نه اشتر می کشتند بسین روز مطعم ایشان عباس بن عبدالمطلب بود؛ فسینفقونها، آن مالها نفقت کنند، بس آنکه آن نفقه برایشان تفریح کردد، و بس آنکه ایشانرا باز شکنند و کم آرند و غلبه کنند.

والذین کفروا الی جهنم یحشرون (۲۶) لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعاً فیجعل فی جهنم اولئک هم الخسرون (۲۷).

و آنکه کافرانرا بدوزخ رانند لیمیز الله این لام تعلیل غلبه است ثم یغلبون لیمیز الله. می گویند عزد کرده. آنکه کافرانرا کم آرم و غلبه کنم تا حق از باطل پیدا شود. ایذر و بآل عمران معنی اینست: خبیث، ایذر.

باطل است و «طیب» ایذرحق «ویجعل الخبیث بعضه علی بعض» و باطل اهل باطل برهم می او کند تا دکمه کردد، همه، آنکه آنرا در دوزخ او کند، ایشان اند زیان کاران و نو میندان «لیمیز الله» در تعجیل عقوبت است «ویجعل الخبیث» در امهال است، می گوید: بعض را بعد از می شتابانم تا حق از باطل با پیدا بود و بعضی را مهلت می دهم «نملی لهم لیزدادوا اثماً». قل للذین کفروا ان ینتھوا یغفر لهم ما قد سلف وان یعودا فقد مضت سنت الاولین (۲۸)

کوی ایشانرا که کافر شدند باز شیند [باز ایستند خ ل]، ایشانرا پیامرزند از آنج گذشت وان یعودوا یعنی وان یشتوا از بهر آنک کافرانرا می گوید که ایشان خود در اسلام نیامده باشند و ار باز ایستند بر کفر، فقد مضت سنة الاولین یعنی فقد مضت سنة الله و مثلاته فی القرون الاول، ههچنان که جای گفت: کذاب آل فرعون. قد خلت من قبلکم سنن. و ذکرهم با پیام الله. انی اخاف علیکم یوم الاحزاب.

الحج

بار مصطفی که رسول خداست صلی الله علیه وسلم در حج خویش خطبه کرد و در خطبه
الآن الزمان قد اشداد و کثیرین یوم خلق الله العتبات والارض السنة
اشد شتو شهر امینا اربعه الحرم ذوالحججه و ذو الحجته و محرم و رجب مضر
الذی بین جمادی و شعبان آگاه بیند و بداند نیک که روزگار در کنت و بیا آن نازد
آمد که الله نهاد آن روز که ایته آسمان آفرین و زمین معنی آنتست که عرب در زمان
جاهلیت ماه حج پدید آورده بودند در هر ماهی حج می کردند از ماههای سال
در حج دو سال در ذی الحججه حج می کردند و دو سال در محرم و دو سال در صفر
مجموعین در هر ماهی دو سالی بدهم حج می کردند آن سال که مصطفی حج کرد
رو به حج ایشان باذوالحججه رسیده بود با بیعتی راست آن قد استنداد
که مصطفی گفت آنتست که بفرمان خدای و رسول حج ببرد و الحججه آرام گفت
بر نهاد اول تا رستخیزه ایما التمسی زیاده فی الکفر
یضرب به الدین کفر و التکون عامه و آخر جمله
عاما لیسوا طیوا احد ما احسن الله فاحلوا ما حرم
الله فی حق الله سو اعیا لیسوا الله لا یهدک
القیوم الکافر السبع و التنا التاخیر و خوانده اند
النسی بایکان الشین و استغاط العین وهو شیء احد نه قبایل من قبایل
العرب فی اشهر الحرم کانوا اراذرا غانا ان یواقعو اوقاس من عدوهم فی الحرم
فاحلوا من الحرم الی الضفر یذکر الشام فواقعو فی الحرم اغدا هم علی غیره
چشم ثم اتخذ النسی قبایل منهنم سنة فحلوا من سون الحرم عامما
وخرجت من صفر عامما کان یقول ذلک قبایل من العرب بنو ناکب
بکانه و بنو سلیم و عطفان و هوازن و کان بنو ذک و یقوم بهن الموت

خطبه در حج
خطبه در حج
خطبه در حج

نور نیت پای خود پیش زکرت ما را بپسندن جناب داد بر کرا یا با کرا ما ظنگ
باشتمش اذنه نالتمها وجه ظن بری بدو من که سه دیکر ایشان اذنه استنداده
مدار که اذنه ناما هف و من سنا ذرا بم بیان بر بزرگه بین و این و نیروی ناری
داد رسول خویش را بسبب اینها که شامی وین بین آن رجب بود در پیشگان
بگذرد بر بنشیند بر چشم و دل دشمن ز کفین که عنکوبت ذرا غاری بنشیند در آن
شب که رسول خدای آن بود گفتند که من می آمد و خایه نهاد و در شتر این همه
فرمیشنگان اند که گفت که تو ز ما قرآه این مجیب و خفاف از بوعمر و آنگاه در خواب
گفت که الذین یحکفون الشفلی ثم الکلام و سبحین کافر انزل از پیاورد و زینیه کرد
این کلمه ای در سکا لیس است و هم سخن فرهام سازی و محر و نقد بر الله آواز کرد
مخلوب و بتم فوره انکه ابتدا کن کوی و کوله اذنه بای الحیا سخن خدای و تقدیر یاد
و مکروا آنتست که ز بر است یعنی غالب است و قاهر و از خدای بسوسنه خوانده
بعقوب حمزمی را رجله کله الذین کفروا الشفلی و کله اذنه بای الحیا
کله کافرین ان ز بر آرد و کله خویش را از بر آورد و اذنه ترانای است داناه
انقره اخفافا و ثقلا و جاهدا و اباموا الحکره
و انفسکم فی سبیل الله ذلک خیر لکم
ان لیسوا لیسون بیرون بشید یعنی غزات تبرک را جوانان در آن
غزبان و بخیلان توانگران و دورویشان فارغان و شش جوان و جهاد کنند باک
خویش و تن خویش از هر خدای آن شایه است از داند که کان
عدونا فریبنا و کسفر افاصله لا تبغول و لکن
بهدت علیهم و البیقه و سبحان الله

یکی از صفحات تفسیر و نمونه خط آن

نمونه یکی از صفحه های دستنویس تفسیر کهن فارسی